

شیوع فساد در بستر تعارض منافع



دیگر وقتی که کسی بتواند از جایگاه خود برای منافع شخصی استفاده نماید، تعارض منافع به وجود می‌آید.

بانک جهانی تعریف فشرده‌ای از فساد ارائه کرده است. «سوءاستفاده از جایگاه عمومی برای به دست آوردن منافع شخصی». اگرچه تعریف بانک جهانی بر موضوع فساد در حاکمیت تمرکز کرده است، اما این تعریف تا حد زیادی قابلیت توسعه برای سایر مفاسد را دارد و به جای واژه جایگاه عمومی می‌توان از هر نوع منصبی (چه عمومی و چه خصوصی) استفاده کرد.

مقایسه بین این دو تعریف روشن می‌کند که چرا مفهوم تعارض منافع و فساد به شدت به هم پیوسته هستند. تعارض منافع زمانی وجود دارد که کارکنان می‌توانند از موقعیت خود سوءاستفاده کنند و فساد زمانی اتفاق می‌افتد که کارکنان از موقعیت خود سوءاستفاده کرده باشند. بنابراین وجود تعارض منافع همیشه به فساد منجر نمی‌شود، ولیکن وقوع هر فسادی در بستر یک موقعیت تعارض منافع رخ می‌دهد.

بنابراین با توجه به ارتباط بین تعارض منافع و فساد، پیشگیری از تعارض منافع، راهکاری اساسی جهت پیشگیری از

روی شرکت خصوصی اش مؤثر است، مدیران دولتی که به یکباره تصمیم می‌گیرند که حقوق‌شان را افزایش دهند، نماینده مجلسی که می‌داند ساختن فرودگاه در شهرش به صرفه نیست اما رأی‌اش را در انتخابات بعدی بالا می‌برد. مثال‌های تعارض منافع خیلی زیاد است به طوری که می‌توان گفت منشأ تمام فسادهای تعارض منافع است. به منظور پیشگیری از مفاسد باید جایگاه‌های تعارض منافع را به حداقل رساند، زیرا نمی‌توان از آحاد جامعه که در موقعیت تعارض منافع قرار می‌گیرند انتظار داشت که اقدام درست را انجام دهند.

نمونه‌های گوناگونی از فساد را می‌توان برشمرد ولیکن اغلب این موارد به علت نقطه مشترکی به نام تعارض منافع رخ می‌دهند. برای درک این موضوع که چرا مبحث تعارض منافع نقطه مشترک همه مفاسد است باید به تعریف فساد و تعارض منافع توجه شود.

طبق تعریف ارائه شده توسط OECD، تعارض منافع زمانی رخ می‌دهد که فرد یا شرکتی (خصوصی یا دولتی) در موقعیتی است که می‌تواند از شغل حرفه‌ای یا منصب حاکمیتی در جهت منافع خود یا شرکت سوءاستفاده نماید. به عبارت



علی زهاوی
دانشجوی دکتری اقتصاد تالین



محمد حیدری
دانشجوی دکتری اقتصاد علامه

نانوایی را تصور کنید که دوستش بدون نوبت از او نان می‌خواهد، یعنی بین حقوق دیگران و رابطه دوستی‌اش باید یکی را انتخاب کند. پزشکی که بیمارش توان مالی ندارد هم بین وظیفه حرفه‌ایش و نفع مالی باید یکی را انتخاب کند. تعریف و تمجید غیرواقعی فروشنده از محصول بی‌کیفیتش هم یک انتخاب بین نفع مالی و راستگویی است. به قرار گرفتن در چنین شرایطی تعارض منافع گفته می‌شود.

وقتی بین منافع شخصی و منافع عمومی تعارض پیش بیاید گفته می‌شود تعارض منافع وجود دارد. تعارض منافع باعث می‌شود که یک نفر منافع شخصی، خانوادگی، سازمانی یا حزبی‌اش را به منافع ملی یا عمومی ترجیح دهد.

اهمیت تعارض منافع وقتی بیشتر می‌شود که در سازمان‌ها و ادارات دولتی اتفاق بیفتد. مثلاً وزیری که تصمیم‌اش

یادداشت

کارنامه

همسایه‌ها

فساد-بی‌اعتمادی

برداشت

نفت ایران

تعارض منافع

بورس کالا

انواع مفاسد خواهد بود. اهمیت این مسأله تا حدی است که بسیاری از اقتصاددانان عامل اصلی عدم اجرای اصلاحات اقتصادی در ایران را وجود تعارض منافع می‌دانند. اشخاص و یا گروه‌هایی که با اجرای اصلاحات اقتصادی دچار زیان خواهند شد تا جای ممکن در برابر آن مقاومت می‌کنند. شاید بتوان علت اصلی عدم اجرای قانون دسترسی آزاد اطلاعات مصوب سال ۱۳۸۷ و همچنین کندی روند خصوصی سازی را در همین راستا تفسیر نمود. تعارض بین منافع کوتاه‌مدت ذی‌نفعان و منافع بلندمدت جامعه، توافق بر سر منافع بلندمدت از طریق تغییر مسیر اقتصاد را دشوار کرده است.

در سطح مدیریت کشور نیز در شرکت‌های دولتی، که متأسفانه بخش زیادی از فساد دستگاه دولت در این شرکت‌هاست، تعارض منافع بسیار زیادی رخ می‌دهد. یعنی کسانی که تصمیم‌گیرنده هستند در سطح وزیران و معاونان وزیران شرکت‌هایی دارند و آن شرکت‌ها با شرکت‌های دولتی یا با خود مجموعه دولتی طرف قرارداد قرار می‌گیرند. در این موارد فساد بسیار گسترده‌تر است. در واقع ابعاد تعارض منافع در دولت بسیار گسترده است و از همین رو لایحه مدیریت تعارض منافع که برای اظهار نظر عمومی منتشر گردیده است، بیش از ۷۰ ماده دارد. موارد تعارض منافع در دولت بسیار متعدد و متنوع است و اصل مدیریت تعارض منافع کشف این مسأله است که چه مواردی از تعارض منافع ممکن است وجود داشته باشد. چون به سادگی نمی‌توان افراد را به دلیل جایگاهی که در آن قرار دارند از حقوقی که همه شهروندان دارند محروم کرد. مثلاً بخشنامه اخیر وزیر راه و شهرسازی در این راستاست که مهندسانی که در دستگاه‌های نام‌برده شده کار می‌کنند حق استفاده از پروانه نظام مهندسی خود را ندارند چون این باعث نوعی تعارض منافع می‌شود، ولی ابتدا کشف شده که این نوعی تعارض منافع است.

هرچند که در جامعه، کمتر عنوان تعارض منافع بر سر زبان‌هاست، اما این موضوع در تاروپود زندگی مردم حضور دارد و بعید است که بتوان مصداقی از فساد را یافت که تعارض منافع پیش زمینه و مقدمه آن نباشد؛ فسادهایی که به صورت مستمر با آن روبرو هستیم و تکرار آن آثار مخرب اقتصادی و اجتماعی را در پی داشته است.

مسأله تعارض منافع شاکله اکثر این فسادهاست. به عنوان مثال وزیر با تشکیل یک شرکت خانوادگی در مناقصات شرکت می‌کند یا رئیس دانشگاهی، ساخت ساختمان‌های دانشگاه را به شرکت پسرش واگذار می‌کند و یا مشاور خرید یک کارخانه، خود نمایندگی واردات این کالا را دارد، یا اینکه واردکننده یک کالا به عنوان عضوی از انجمن تولیدکنندگان داخلی آن کالا تصمیم‌گیری می‌کند. همه این موارد از جمله مفاسد اقتصادی خرد و کلان است که عموم مردم آنها را در تعاملات اقتصادی روزمره مشاهده کرده‌اند و وجه اشتراک تمامی آنها وجود نوعی از تعارض منافع در افراد یا نهادهای درگیر است. به طوری که فرد یا نهادی در دو جایگاه قرار دارد که هر یک از آن جایگاه‌ها به نوعی منافع وی را تحت تأثیر قرار می‌دهند که عملاً زمینه را برای فساد یا تصمیمات ناکارآمد فراهم می‌کند. به عنوان مثال دیگر می‌توان به کارشناسان ارزشیابی، نظارت، استانداردگذاری و قضات اشاره کرد. این افراد در جایگاهی قرار گرفته‌اند که در معرض تعارض منافع قرار دارد. در این جایگاه‌ها کارشناس، بازرس یا ناظر مورد اعتماد حاکمیت، خود را در دوراهی منافع شخصی و حرفه‌ای می‌یابد بدین معنا که آیا صادقانه مسئولیت خود را انجام دهد یا اینکه اقدام به معامله منافع حاکمیت کند و بدینوسیله نفع شخصی خود را افزایش دهد. شرکت‌های حسابرسی که به عنوان بازرس براساس اساسنامه‌های سازمانی انتخاب می‌گردند نیز به نوع دیگری با مسأله تعارض منافع روبرو هستند. به عنوان مثال بررسی و دقت در پروژه‌های بازرسی می‌تواند منجر به بروز نارضایتی در کارفرما گردد و این موضوع در عقد قرارداد بعدی برای سال‌های آینده تأثیرگذار باشد. مسأله‌ای که اخیراً در رابطه با فیش‌های حقوق نجومی نیز مطرح شد، (حداقل در برخی دستگاه‌ها) نشئت گرفته از مسأله تعارض منافع بود. بدین ترتیب که در برخی از دستگاه‌ها، برخی مدیران، تعیین‌کننده میزان حقوق خود بودند.

تعارض منافع به کاهش رقابت‌پذیری، افزایش تبعیض و افزایش فرصت‌های رانتی منجر می‌شود. نتیجه این مسائل نیز اصطلاحاً «داره ناکارآمد» است. در واقع بر اثر تعارض منافع بسیاری از تخلفات و کم‌کاری‌هایی که صورت می‌گیرد پوشانده می‌شود به این دلیل که تصمیم‌گیرنده و کسی که از آن تصمیم منتفع می‌شود

یعنی دو طرفی که در دو سوی میز نشست‌اند، در واقع یک نفر هستند و در سود و هزینه شریک‌اند. در چنین شرایطی نظارت درست صورت نمی‌گیرد. عارضه مهم‌تر تشدید احساس تبعیض و نابرابری در مردم است. تعارض منافع باعث کاهش شدید اعتماد عمومی می‌شود چون این احساس را به عموم شهروندان می‌دهد که عده معدودی از فرصت‌های سرمایه‌گذاری و اشتغال بهره‌مندند که همه فرصت‌ها و منافع را بین خودشان تقسیم می‌کنند، یعنی شبکه پیچیده‌ای از منافع درهم‌گرفته است که هیچ راهی به این شبکه منافع برای مردم وجود ندارد. حتی اگر این گونه نباشد هم مواردی که افشا می‌شود این حس را به مردم می‌دهد. در واقع فامیل‌سالاری و ماجراجویی که در سطح عمومی طرح می‌شود به همین دلیل است.

کشورهای مختلف در سطح قوانینی که برای تعارض منافع تصویب کرده‌اند مشابه نیستند؛ خیلی از کشورها جلو هستند ولی بسیاری از کشورهای پیشرفته همچنان در سطح قوانینی که تعارض منافع را ممنوع کند چندان پیشرو نیستند. درباره اینکه در سال‌های گذشته در کشور ما به این موضوع توجه نشده دو نکته وجود دارد؛ یکی اینکه کشف موارد تعارض منافع اساساً کار ساده و روشنی نیست. موارد تعارض منافع و قوانین مربوط به آن در کشورهای مختلف متفاوت است. هر کشوری بنا به کشفی که از این موارد داشته و خسارتی که گریبانگیرش شده قوانینی را تصویب کرده است. نکته دوم درباره احساس فساد است. در کشور ما موضوع تعارض منافع اهمیت پیدا کرده به این دلیل که احساس فساد در جامعه به طور مداوم رو به گسترش بوده است. به طوری که در اعتراضات دی‌ماه پارسال اصلی‌ترین مطالبه مردم معترض برخورد با فساد و مصادیق آن بوده است. به همین دلیل کاهش فساد در حال حاضر در مجموعه دولت و در سطح مدیریت شهری مطالبه اصلی شهروندان تشخیص داده شده و دولت نیز اعلام نموده که محور برنامه‌های خود را بر افزایش شفافیت و کاهش فساد قرار داده است. اگر کاهش فساد را مطالبه اصلی تشخیص دهیم، حتماً یکی از مواردی که باید به آن پرداخت «تعارض منافع» است. در مجموع چون الان این مطالبه بسیار جدی شده و موارد متعددی از این مورد هم رصد شده، خوشبختانه حساسیت لازم به وجود

آمده و عزم جدی برای تصویب قوانینی در جهت ممنوعیت تعارض منافع شکل گرفته است.

متأسفانه در کشور ما پرداختن به این مسأله کمی دیر شروع شد هر چند فساد گام به گام تشدید می‌گردید و کارکرد پیچیده‌تری نیز پیدا کرده بود.

در دولت‌های نهم و دهم نیز بحث مبارزه با فساد به کرات طرح می‌شد، ولی باید توجه کرد که مبارزه با فساد دو وجه دارد که در بسیاری مواقع با هم خلط می‌شوند و مترادف هم تلقی می‌شوند؛ افشاگری و شفافیت. خیلی مواقع از جمله در دولت‌های نهم و دهم، افشای مواردی از فساد که رخ داده بود راهبرد اصلی بود برای اینکه نشان داده شود مبارزه با فساد در حال انجام است. اما «افشاگری» نه تنها به افزایش اعتماد عمومی کمک نمی‌کند، بلکه به کاهش آن می‌انجامد. مهم‌تر اینکه افشاگری به هیچ اصلاح بنیادینی نمی‌انجامد چراکه فقط موارد اقتصادی را رصد می‌کند و بعضی موارد را آشکار و در نهایت به عنوان تخلف ثبت می‌کند که نهادهای نظارتی پیگیری می‌کنند، ولی هیچ تضمینی برای رخ ندادن موارد مشابه بعدی وجود ندارد. رویکرد جدیدی که دولت و مدیریت شهری دارند یعنی لایحه تعارض منافع در جهت ایجاد شفافیت سیستماتیک و «اصلاح فرآیند» است. این اصلاح فرآیند حتماً باید با آزادی دسترسی به اطلاعات لازم هم همراه باشد. به عنوان مثال اگر حضور یک مدیر عالی شهرداری در هیأت مدیره شرکت طرف قرارداد با شهرداری ممنوع گردد، این مسأله مطرح می‌شود که وقتی اطلاعات قراردادها آشکار نباشد، چگونه می‌توان متوجه چنین مواردی شد. اگر جامعه مدنی و شهروندان اطلاعات لازم را در اختیار نداشته باشند، حساسیت لازم را هم پیدا نمی‌کنند. بنابراین شفاف‌سازی سیستماتیک و دسترسی به اطلاعات لازمه پیگیری تعارض منافع است. مدیریت تعارض منافع باید به مطالبه اصلی جامعه مدنی تبدیل شود، ولی پیش از آن باید زمینه مشارکت جامعه مدنی در کشف تخلف را از طریق فعال کردن نظارت همگانی و امکان‌پذیری دسترسی عمومی به اطلاعات فراهم کرد.

به‌طور کلی درباره مبارزه با فساد دو نوع برداشت وجود دارد و تفاوت این دوره (هرچند در حد حرف باشد) با دولت‌های نهم و دهم نیز همین تفاوت راهبرد مبارزه با فساد است. در این دوره

قرار است راهبرد مبارزه با فساد از سمت افشاگری به سمت اصلاح فرآیندها و شفافیت سیستماتیک جهت‌گیری شود، هرچند این روند تاکنون کند بوده و با انتقادات جدی نیز مواجه گردیده است.

مدیریت تعارض منافع نیز از جنس کشف و افشاگری نیست، بلکه از جنس اصلاح فرآیندهایی است که حتی در نظر اول شاید برای بسیاری افراد هم قابل درک نباشد.

سیاستگذاری و قانونگذاری برای مدیریت تعارض منافع باید بسیار دقیق و منطبق با واقعیت‌ها صورت بگیرد. در بسیاری از کشورهای دنیا محدودیت جابه‌جایی وجود دارد، یعنی افراد نمی‌توانند سریعاً بین دو بخش خصوصی و دولتی جابه‌جا شوند و برای این جابه‌جایی نوعی محدودیت زمانی وجود دارد چراکه ممکن است افراد از روابط خود در مجموعه دولتی برای پیش بردن کارشان در بخش خصوصی استفاده کنند. به طور کلی برای مدیریت تعارض منافع باید بر اساس شرایط هر جامعه و هر مجموعه تصمیم گرفته شود. اگر به صورت کلی تصمیم‌گیری شود بیم دور زدن قانون و استفاده از خلأهای قانونی وجود دارد. بنابراین باید مورد به مورد بر اساس واقعیت‌هایی که هر جامعه با آن مواجه است، رایج‌ترین موارد تعارض منافع را بررسی و با کمترین پیامدهای ناخواسته نامطلوب، قوانین مورد نظر را تصویب کرد.

به‌طور کلی برای سیاستگذاری درباره مدیریت تعارض منافع توجه به چند نکته مهم است. یکی اینکه هر مجموعه‌ای قواعد خاص خود را دارد و موارد خاصی از تعارض منافع را شکل می‌دهد. دیگر اینکه نمی‌توان قوانین مربوط به تعارض منافع را کپی کرد؛ چه از کشورهای دیگر، چه از دولت برای شهرداری یا برعکس. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که نباید زیاد استثنا تعریف شود چون استثناهای زیاد موجب تفسیرهای مختلف می‌شود. برای بستن راه تفسیر نباید خیلی استثنا و تبصره تعیین شود. چیزی که متأسفانه فعلاً در لایحه دولت وجود دارد این است که این لایحه در مواردی راه تفسیر را خیلی باز گذاشته است. اول اینکه تشخیص تعارض منافع را به یک کمیته واگذار کرده و فرآیند تصمیم‌گیری در آن هم چندان روشن نیست. در ثانی بسیاری از تبصره‌های این لایحه روشن نیست. البته امیدوارم با کار تخصصی این نواقص رفع شود.

نقدی بر سیستم حکمرانی در ایران

شهوَت کنترل

تحلیل سیستماتیک وضعیت این روزهای جامعه ایران، شرح و بسطی طولی دارد. هر چند جامعه امروز به عمیق‌ترین مشکلات اقتصادی و معیشتی رسیده است اما بحران جدی‌تر در بخش دیگری است. این نظام حکمرانی است که بیش از اقتصاد، نیاز به جراحی دارد و این سرمایه اجتماعی است که هر لحظه که بیشتر فرو می‌ریزد، شدت توفان مناصب نیز شدیدتر می‌شود. برای درک چنین شرایطی و تحلیل درست آن، باید نظام حکمرانی به‌طور سیستمی تحلیل و بررسی شود تا بتوان نقش ساختارهای و اختلال‌های موجود در آن را به روشنی دریافت و سپس چاره جویی‌ها و راهکارهای تاثیرگذارتری اتخاذ شود.

تعارض منافع در چنین سیستمی تنها معلول است و نه علت. علت نیز در ضعف ساختارهای حکمرانی باید جست و شاید مهم‌ترین ضعف کنونی ساختار سیاسی ایران، شهوت کنترل‌گری و انحصار است.

◆ **گسترش مالکیت دولتی و شبه‌دولتی**

نظام حکمرانی «کنترل‌گر» می‌خواهد در مورد همه چیز تصمیم بگیرد و همه چیز را تحت سیطره خود در آورد. نقطه ایده‌آل این نظام حکمرانی، این است که مالکیت همه چیز را در اختیار بگیرد تا در کنترل آنها بی‌رقیب باشد. برای همین است که بعد از ده‌ها سال تلاش برای خصوصی‌سازی، درصد مالکیت دولتی و شبه‌دولتی نه تنها کم نشده، بلکه افزایش هم پیدا کرده است. در چنین فضایی نه تنها بنیادها و نهادهایی مانند «بنیاد مستضعفان» و «ستاد اجرایی فرمان امام» روزه‌روز بزرگ‌تر و ثروتمندتر می‌شوند، بلکه نهادها و سازمان‌هایی مثل «بنیاد شهید» و «سازمان زندان‌ها» و حتی «کمیته امداد» هم به جای پرداختن به وظایف اصلی خود، به نگاه‌داری و گسترش اموال خود مشغول می‌شوند. کار به جایی می‌رسد که نیروهای مسلح هم به صحنه اقتصاد وارد می‌شوند و حتی بانک و صرافی تاسیس می‌کنند، دانشگاه آزاد هم بهانه‌ای برای تصاحب زمین‌های بزرگ می‌شود، تمایل به فعالیت اقتصادی و به ویژه بانکداری،



حتی قوه قضاییه را هم رها نمی کند و هر جا ثروتی برای تصاحب و فرصتی برای کار وجود داشته باشد، حاکمیت به دنبال مصادره آن ثروت و بیرون راندن مردم از آن عرصه خواهد رفت. اگر مردم کسب و کار موفقیت راه بیندازند، حاکمیت بلافاصله احساس خطر می کند و به آنها فشار می آورد تا سهام آنها را خیلی ارزان یا به رایگان در اختیار حاکمیت قرار دهند. نظام مالیاتی هم در خدمت همین تفکر قرار می گیرد: این بخش نحیف مردمی اقتصاد است که باید مالیات بدهد و اربابان حکومتی اقتصاد، از پرداخت مالیات معاف می شوند.

◆ سوءاستفاده صاحبان قدرت برای کسب انحصار

نهادهای قدرتمند حکومتی که به اقتصاد وارد شده اند، برای پوشش دغدغه های اقتصادی و مالکیتی خود، بر نظام تصمیم گیری کشور اثر می گذارند تا قوانین و بخشنامه هایی جاری شود که منافع اقتصادی آنها را تامین کند. اگر ساختمان هایی ساخته اند که فروش نرفته، وام مسکن افزایش پیدا خواهد کرد؛ اگر شکر وارد کرده اند، واردات شکر برای دیگران ممنوع خواهد شد و در نتیجه قیمت شکر بالا خواهد رفت. اگر وارد بازار دارو یا دانه های روغنی و خوراک دام شوند یا معادن سنگ را در اختیار بگیرند، قوانین سختگیرانه ای برای فعالیت دیگران در این زمینه ها وضع خواهد شد. نقطه ایده آل آنها، حذف همه رقبا و رسیدن به انحصار کامل است و اگر بتوانند از اقدامات خشن و حذف فیزیکی هم در این زمینه استفاده می کنند.

◆ جنگ قدرت و رقابت مخرب اقتصادی برای ضربه زدن به رقبای سیاسی

درون نظام حاکمیتی هیچگاه کاملا یکدست نیست و این بنیادها، نهادها، و سازمان های عریض و طویل، دلبستگی ها و تعارض های سیاسی هم با یکدیگر دارند. نتیجه این است که تعارض های سیاسی به درگیری اقتصادی تبدیل می شود و گروه های مختلف سعی می کنند از قدرت سیاسی و اقتصادی خود برای تخریب قدرت اقتصادی رقیب استفاده کنند و منافع اقتصادی کشور، فدای تسویه حساب های گروه های سیاسی می شود. به این ترتیب، حتی بورس هم به محلی برای جنگ سیاسی تبدیل می شود و مبنای تغییر قیمت سهام، به جای متغیرهای اقتصادی، تمایلات سیاسی خواهد بود. در نتیجه حتی در بورس هم مردم نمی توانند در فضایی آرام و بر مبنای محاسبات اقتصادی سرمایه گذاری کنند.

کند، اما حاصل این فرآیندهای پیچیده این می شود که اغلب افرادی که زندگی معمولی داشته اند و صداقت دارند در این گزینش ها پذیرفته نمی شوند و بیشتر ریاکاران وابسته به صاحبان قدرت صاحب صلاحیت تشخیص داده می شوند. کار به جایی می رسد که بسیاری از پست های حکومتی، قیمت پیدا می کنند و خرید و فروش می شوند و فرآیند گزینش هم به بازی خودش مشغول می شود.

کسی که صدها میلیون تومان برای تصدی یک پست حکومتی پرداخته، تمام فکر و ذهن و عمل خود را به سوءاستفاده از جایگاهش در حکومت برای کسب درآمد نامشروع در کوتاه ترین زمان ممکن معطوف می کند و تنها چیزی که اهمیت ندارد، وضعیت مردم و حتی آینده حکومت است. کار به جایی می رسد که مسئولان وزارت آموزش و پرورش هم برای دریافت بودجه برای پرداخت حقوق معلمان، مجبور به پرداخت رشوه می شوند. به این ترتیب، نیاز به کنترل گری بیشتر در نظام حکمرانی حس می شود: از یک طرف، برای حفظ وجهه حکومت، وجود فساد انکار می شود، رسانه ها تحت فشار قرار می گیرند و شبکه های اجتماعی فیلتر می شوند، و از طرف دیگر، برای هر مسئولی یک واحد نظارتی گذاشته می شود و برای آن واحد نظارتی هم یک واحد نظارتی دیگر. نتیجه آن است که افرادی که قصد کار صادقانه داشته باشند، در این ساختار کنترل گر افراطی، امکان عمل ندارند و فقط زنجیره فساد است که گسترده تر و ریشه دارتر از قبل به فعالیت می پردازد.

راه حل این مجموعه عظیم از مشکلات و بحران های ناشی از آنها، تغییر تدریجی پارادایم حکمرانی است. برای تغییر تفکر کنترل گر و مبارزه با شهوت کنترل و توهم کنترل اقدامات بسیاری باید انجام شود.

◆ بازی با متغیرهای اقتصادی

شهوت کنترل و تفکر کنترل گر به توهم کنترل منتهی می شود و حاکمیت فکر می کند که می تواند در مورد همه چیز تصمیم بگیرد. به این ترتیب از قیمت پیاز و سیب زمینی و خودرو و گوشی موبایل گرفته، تا نرخ ارز و قیمت طلا و بنزین توسط حاکمیت اعلام می شود و زمانی که مکانیزم های طبیعی بازار از توهمات حاکمیت تبعیت نمی کند، حاکمیت مانند «دن کیشوت» به جنگ «آسیاب های بادی» می رود، همه را دشمن خطاب می کند و تلاش می کند با بگیر و ببند و تهدید و ارباب، به نتایجی که می خواهد برسد.

با این حال از یک طرف، این اقدام های کنترل گرانه، رانت های اقتصادی کلانی برای بخش های اقتصادی وابسته به حاکمیت به وجود می آورند و از طرف دیگر، «شهوت کنترل» چشم حاکمیت را می بندد و اجازه نمی دهد متوجه شود که همین بگیر و ببندها و همین نگاه کنترل گرانه است که در طی زمان زیرساخت های اقتصادی را تخریب کرده و اوضاع را به هم ریخته است و با تشدید این رفتار، اوضاع بدتر از قبل خواهد شد. به این ترتیب حاکمیت نمی خواهد و نمی تواند بپذیرد که این اقدامات خود اوست که مانع پیشرفت کشور شده و بحران در پی بحران به وجود آورده است و در نتیجه توان یادگیری و اصلاح پایه های فکری و رفتار خود را از دست می دهد.

◆ گسترش فساد و نیاز به کنترل بیشتر

تمرکز قدرت و ثروت های افسانه ای در دست مسئولان حکومتی، «قدرت طلبان، ثروت طلبان و رانت جوینان» را به سمت پست های حکومتی جذب می کند. حکومت تلاش می کند با کنترل بیشتر و فرآیندهای پیچیده گزینش، افرادی که صلاحیت بیشتری دارند را استخدام